

بخی است که در من درین شب نوم معتد به الحال نمود و بر لبش راست است لغت و در من بر لبش راست است لغت  
 سلاوات شب معادنت و در نهایت من سپرد از نماز خوشی ازین جهت که در وقت نماز و در وقت نماز  
 فی الحال نزد و در وقت و استعدای حضور ایشان نمود و هر دو آنه در روزی یکشنبه بود و در وقت نماز و در وقت  
 به سامره با ایشان مشاوره کرده باز گشتند در دایمی نگذرد و بعد از آنکه ازین گفتار است که بنی  
 من حسب العالی بن علی طالب تفویض نماید به علی بن ابی طالب و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت  
 به هارت و در وقت و قطع و فصل و بقیع و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز  
 آری است و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز

فی العلو و علی لا یخفی عنینا  
 اعادتنا لنا الا امرنا و ت

انقدر چه تا برین عواید و بنابر این مراجعت نمودند و گفتند هر دو علی بن ابی طالب است و در وقت نماز  
 بر فم و او را نیز بخواند آن ایتمس الشرف اجابت و تقوی سنان است و با هر دو در وقت نماز و در وقت نماز  
 و ایشان چنان است که هر کس از کلام ایشان بهین نشانی بود چه آن سبب است که هر دو در وقت نماز و در وقت نماز  
 و در وقت نماز است که هر کس از کلام ایشان بهین نشانی بود چه آن سبب است که هر دو در وقت نماز و در وقت نماز  
 بزیل رسانید و علی از نزد وی ساءه ابر برخواست و در آنکه علی بن ابی طالب است و در وقت نماز و در وقت نماز  
 اگر بنابر او را به این خلافت اجابت کرد به گریه ای است که تا پیش گفتار و در وقت نماز و در وقت نماز  
 در و اینانی اگر تمام در او مسور است و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز  
 این ابی طالب رسید و استی که سخن میان هر دو علی بن ابی طالب است و در وقت نماز و در وقت نماز  
 علی بود چنان را از من این آمد و خاطرش از وی خبر آورد گشت و عثمان آمد و در وقت نماز و در وقت نماز  
 و مشاوره گشت تا زمانی که مؤمنان او از بار سی با او بیخ بر کشید و در وقت نماز و در وقت نماز  
 کردیم و گمان نمی بریم الا آنکه جیت با علی خواهد کرد یعنی از آنکه علی بن ابی طالب است و در وقت نماز و در وقت نماز  
 تا چون مردم از نماز پیش نایغ شدند و خبیر الحسین کسی را بطلب شرف مهاجرین و میان آن  
 اجناد که در در پیش حاضر بودند فرستاد و استعدای حضور ایشان در سبب بیوایی علی بن ابی طالب است و در وقت نماز و در وقت نماز

اطهار محبت و وفادار آمده گفت همانا که بر پیغمبر که بر طریقه محبت و نیکوخواهی من نسبت با جناب لایق است  
مخفی نخواهد بود و در تاریخ معلوم است عاصمه المسلمین منجوا هم که خلافت بر تو قرار گیرد و در آن باب امر  
تجاظر رسیده از روی مصلحت هر شخص رای زمین و فکرستین تو میگردد اندم اگر بتبصرای آن عمل فرمای  
ایستد چنانست که مقرون بهدالی در بجا نگویند از انفا و اقران بر سرانی بدان و آگاه باش که امر خلافت  
عاصمه مسلمانان بر تو و عثمان منحصرت شده و انشایب عبدالرحمن بر و ساه انشرا من قبایل و بر انشیا انامل  
ارباب فضائل گشته از ایشان استفسار نمودی عثمان! اختیار کرده اند و اکثر بر تو ارضی و رغبت با  
عبدالرحمن مردیست قوال به مطالب حق عمل تو ای من علامه آنکه دلش بازبان کی هست تو و این امر بر تو  
عرض خواهد کرد و خواهد گفت امر خلافت مسلمانان را قبول کردی بشرطیکه بفرموده خداوند سبحان و کتاب  
و سنت رسول و صلی الله علیه و سلم در شش و شش و شش ابوبکر و عمر عمل نمائی و طریقه مرخصی است از تابع و اری  
اگر فی الحال قبول فرمائی ایشان بدین مبادرت را از تو برگزشت رغبت و شدت در حق بر خلافت عمل نموده  
بجمل که در تفویض این امر با تو وقت و تعلل و در بدین صواب آنست که یکبار با جابت نمائی و گویی این  
شروط بجای تو انم آورده لیکن اتمدر استطاعت و توان تو انم قبول کرده و مقرر است که چون عثمان  
خوف نکند و نیرر نمائید ملا مورالاکه تا یکبار قبول نخواهد کرد و چون در مرتبه ثانیه بتدو عرض نمایند قبول  
خوفا و غلامدوری مدار و شاهه الیت پناه بر خیزه خیر المؤمنین و کلام آن کارم را از خود خاص من بر شفت  
نموده و حق نیست با کسی از این ایستدالی اجزای نیر و در و چون خاطر از همه سر جمع کرده اند  
تو و عثمان بن انخان فرشته و در ایت و چه بودت به محبت از روی خلوص و اخلاص القا نموده گفت  
عبدالرحمن این امر را بر تو عرض کند باید که بی توقع و تعلل قبول کنی و هر شرط که التزام نماید فی الحال ملزم  
کردی تا خلافت مسلمانان بر تو قرار گیرد و الا علی از تو خواهد بود و عثمان را در آن کار استوار نیست  
از سوره بن محمد خواهد زاده عبدالرحمن بن عوف بصحت رسیده گفت که بعد از آن که مقداری از  
سیوم گذشته بود و عبدالرحمن بخانه من آمد و حال آنکه من در خواب بودم بفرغ و اضطراب تمام قریب باب  
نموده و از خانه او آمده و بعد از آنکه در خانه من رسید و در آن وقت که من خواب بودم

با و فرموده باش است منی همانند هارون من موعی لا انک لانی بعدی غیر از من هیچ حضار از  
 منی با کبار گفتند فی سبب فرمود در میان شما هیچ مردی نیست که این وحی و مبطا امر و منی با و فرموده باش  
 سو من داشته علی انشان گردانیده باشد و بان کلمه کانید و جزایانیکان بودی عفی الا انما و اولی  
 غیر از من حضار با جمع گفتند نه دیگر فرمود آیا نباید که بشیر و تنبیه روز ششتر چلن و با برین  
 کل انصار امر تعیین فرموده بر ستم سر ایاجی نبیاد من فرستاد و انشا از وصیت بانقیاد و ستا بعت امر  
 جایش فرمود و بر من هرگز کسی را امیر نگردانید طایفه حاضرین از جمع گفتند بی سخنین بوده که میفرمایند  
 دیگر گفت که آیا میدانید معتمد علمت الاولین و الاخرین اعظمی علم من فرموده باران اعلام  
 که در بیان طریق کرانامد نیت العلم و علی بابها و بر و اقول نادانان حکایت و علی بابها گفتند ای  
 میدانیم دیگر فرمود آیا میدانید که صحاب سبیل مکر و در غم خاطر و باعد انذاشته از معرکه محاربه  
 فرار نموده اند و من در بیح موطن خوف از ان سرور مختلف نموده نفس خویش را و قایه نفس و جسته  
 جسته اقدس شخصت کردم گفتند بی سخنین است که میفرمایند باز گفتند آیا میدانید که اول مروی که قدم در  
 دایره ایمان و اسلام نهاد و منم گفتند بی میدانیم نگاه فرمود که نام کی از ما اقرب است بر رسول کی  
 علیه و سلم از وی نسب جای گفتند مرتبه اقربیت ترا ثابت است بر سلم و قدم مرتبت تو در راه قربت و  
 قربت بان سرور بغایت راسخ و مستحکم است در خیال عبد الرحمن بن عوف گفتند یا احسن بعد این فضایل که  
 بر شمردی چنین است که در تحت بیان آوردی و جمیع بدین امور اقرار و اعتراف دارند و لکن اکنون که سرور  
 بعثمان میل نموده با و بیعت کردند متوقع از جناب تو این که با جمهور موافقت نمائی و بقدم قبول اقبال  
 پیشانی شاه عرصه ولایت فرمود و بنیاد سوگند که شما میدانید که احق بخلافت کیست و معذرت  
 علم خود عمل نمی نماید بنا بر ملاحظه اغراض و مصالح دنیوی خود و الله من سلم و آتم این امر را بر غیر خود  
 زیرا که میدانم سلامت مسلمانان درین تنزل و تسلیم است حیف بر خاصه من است نه بر اسلام پس  
 و ترک مناقشه و مناقسه کردم طلبا للامر المرجو فیہ و با عثمان بیعت فرمود و این ایبات است که از ان  
 ملاء از در شاهپور و ابر که بر ابر که م الله وجه بر سر روزگار با و کار نامه من سبب بمقتضای بیعت ایبات

پیش از آنکه کسی روئد با علی ابن ابیطالب گفت ای علی عهد کن با من که اگر برای خلافت اختیار کنم  
بفرموده خدا و سنت رسول صلی الله علیه و سلم و منبر ابوبکر و عمر و عثمان و علی فرموده و میفرمودم گفت اگر  
لیکن بیگویم بر مقدار طاقت خود قبول کردم و سه بار این جواب و سوال بطریق مذکور میعاد شد و چون  
با عثمان خطاب کردی در اول نوبت بلا توقف و تیرا قبول نمود و تا آمد که در آن روز که سوال و جواب واقع شد  
پس عبد الرحمن بن عمار بر سر دوشش بر میان بستند پس نبوی در آمد و بنابر حضرت برآمد و بعد از حمد خدا و ثنا  
گفت ای ابی طالب علی بدرستی که من نظر در امر مسلمانان کردم و بذل بجز و بقتدر میسر میآیدم نیافتم اکثر ایشان را که  
بعثمان باید که در عهد خلافت را بخورد ای نبوی که من با عثمان بخلافت میبایست نمودم بر شرط مذکور در  
آنکه اول دست علی را گرفته گفت که ترا قربت فریب بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر و  
تقدم در اسلام ثابت است چنانکه میدانی پس خدا بر تو قیام کرد اگر برای خلافت اختیار کنیم البته از طریق  
عدالت و انصاف عدول تمامی و اگر عثمان را خلیفه گردانم طریق خلافت نپیمائی و بعد از آن با عثمان از طریق  
طریق مسایک است و چون عهد و میثاق از هر یکی بستد گفت یا عثمان دست خود بر آری تا تو بیعت کنی  
بیعت نمودم و مردم بیعت او با او میبایست نمودند و منقول است از ابو و ابن شیبہ بن سلمه که از اکابر تابعین  
گفت از عبد الرحمن بن حوف سوال کردم که جهت چه بود که عثمان را ترک کرده با عثمان بیعت نمودی در جواب  
گفت جزم من نبود اول جزم با علی گفت میبایست میکردم تا تو بر آنکه بیعت سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سیرت ابوبکر و عمر نمائی گفت در آنچه تو انم چون عثمان عرض کردم بلا قید قبول کرد و در بعضی کتب  
نظر رسیده که چون عبد الرحمن بن حوف با عثمان بن عفان بیعت نمود و حضرت عیسی بن وی در آن وقت  
گرفتند علی مرتضی کرم الله وجهه تامل و تعال در زبده فرمود سوگند میدهم شما را و میخواهم که با من راست  
گویند که در میان اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم هیچ احدی هست که از آن سرور و رفیق مسلمانی  
مواخات را میان یاران خویش استیجاب میداد و خدا نخواست بستی فرموده باشد انت اخی فی الله و الله  
غیر از من جمله حضرت عیسی گفتند بی بعد از آن فرمودند بحکس در میان شما هست که حضرت در شان او گفتند  
مردی گفت مولا و مولا غیر از من گفتند نه انگاه فرمود هیچ احدی در میان شما هست که

من النبي الذي حول المدينة وما كان من امر رداً لخصائمه  
 والامرزاق والعتيات على نوسم بن المدينة بيست بيته ومحبته  
 من النبي صلى الله عليه وسلم لا يغزون ولا يندون وكتان من  
 بجاورقه الخيزران الى السوط وانه اول من ضرب بسيفه طهر ما  
 وانما كان ضرب الخلفاء قبله بالذرة والخيزران ستة قعاهم لقوم  
 ليدفن الكتاب في يد عثمان وكان فيهم حفرة كتاب سماه  
 بن ياسر والمقداد بن الاسود وكانوا عشرة فندوا خيولهم بالكتاب  
 ليدفعوه الى عثمان والكتاب في يد عمه وجده يسلا بن عمه حتى  
 بقي شرفية ثم بقي وحده فمضى حتى جاءه عثمان فاستاذن فاذن له فو  
 ساه تدخل وعنده مروان بن الحكم واهله من بني ساه  
 دفع الكتاب اليه فقرأه فقال انت كتبت هذا الكتاب قال نعم قال  
 ومن كان معك قال كان معي نفر تقربوا فارقا منك فقال من هم قال اخبرك  
 بهم قال فسلم اجزيت من بينهم قال مروان يا امير المؤمنين ان هذا العبد  
 الاسود يعني عماراً قد جرء الناس عليك وانك ان قتلته نكبت به من ورثته  
 قال عثمان اضربوه فضربوه وضربه عثمان معهم حتى فتق بطنه فغشى عليه  
 تجرؤه حتى طرحوا على باب الدار فامرت به ام سلمة زوجة النبي صلى الله  
 عليه وسلم فادخلت ضربها وخصبت فيه بنوا المغيرة وكان حليفهم فسدد  
 خرج عثمان بصلوة الصبح والظهر عرض له هشام بن الوليد بن مغيرة  
 فقال اما والله لئن مات عمار من ضربه هذا لاقطن به رجلاً عظيماً من بني امية  
 قال عثمان لست هنالك ثم خرج عثمان الى المسجد فاذا هو بعلي بن ابي طالب  
 وهو يشاك معصوب الرأس فقال عثمان والله يا ابا الحسن ما ادرى شيئا من ذلك

<p>و نحن افخرهم بيتا اذا فخرنا  وما من الدين والمذمة ومن فضل  كبار شهداءنا من اهل البيت  نادى بينك ركن الدين واليهم</p>	<p>قد يعلم الناس اننا جبرهم نسبا  وهبط القوم بهم ما دى كرامته  والا فميرتهم الاحمدية  والبيت ذوالاستنار والادوية</p>
---	--

وتسمى ايشية من بيتنا برشته از احوال شعور و تقريباتنا من حد فستة مرتين من حقا  
اما باخنة انكنا اوصى به بر عهد تشيخنا بيا بغير در اصناف بعضه ان ان ايشية من بيتنا  
بره مسلم بن قتيبة في كتاب التبيين والانا في بيان موده قال ذكروا انما حقه  
ناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وكتبت كتابا ذكر وافيه  
بما خالف فيه عثمان بن سثة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وستنة ما حبيه وما كان من هبة خمس افر تيبة لودان  
وفيه حق الله وحق رسوله وبينهم دوى القربى واليتامى والمساكين  
وما كان من لطاوله في البنين حتى سدد سبع دور بناها بالمدينة  
داس المائدة ودار العاشة وغيرها الامهه وبنات و بنات من المصروف  
يدى خشب وعمارة الاله والى بها من الخمس الى اوجب لله ورسوله  
وما كان من اشاتة العمل والولايات في اهله وبن عمه  
من بنى امية احداث وعلمة لاصحبة لهم من الرسول  
ولا تجوبه بالامور ما كان بن عقبه بالكوفة اذا صل  
بهم اربع ركعات في صبح وموسكران وهو امير عليهما ثم  
قال لهم ان شيتم ان ازيدكم صلاة زدتكم وتعطيه اقامه  
الحمد عليه وتأخذ ذلك عنه وتركه المهاجرين والاصحاب  
لا استعاه على نفسه ولا يستأثره واستغناءه عنده وما كان

قال خذ مني فاسجدوا لله تعالوا لله تعالوا لله تعالوا  
على لسانك ثم انزلت في كتابك

بن جعفر فصر به وعلمه بين فاسد ابيح الهمس  
جلد سوال فاسد اربعين وادون بكر وكر اربعين وادون بكر  
محرر گوید زبان دراز نیز تفصیل میں آجہاں آست کہ اثر ان کا کہ  
بوقوع آمد مزور شدہ ان امر و صاحب است زجاوہ شہ متدیسیہ  
بسطیر است چنین مسد اگر در سال بیست و شش و از چہرہ تمام  
و عباد اللہ بن سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید  
نہاو و لکن امارت جیوش و جنود آن مکتبہ بر سر سایہ پیر و  
لا یصلح سینان فی غمدیل ہیث

بجای دو تمشیر نیامے کہ وہی | بزم و نیشہ مقاسمے کہ وہی

بیتماہ رسوائی و حوادث مخالفت و منازحتہ از قریب نمازیست گمرد  
می آورد و ندوہر یک کلمہ مشتعل بر گلہ از دیگر سے سرو و غش ایہ  
تا آخر الامر منجر بان شد کہ عمر و عاص را با علیہ ز بیع اثمال  
و عبد اللہ بن سعید را در تمام امور مسد و اسکندریہ مطاق  
تتوچہ مدنیہ شد و بار اقامت و سکنی در آن بندہ غیبہ بنید  
از تہی ردی داشت روز بروز تہال کینہ را در زمین سینہ  
پرورش میداد و اثره بفضی و عداوت بار آورد و نجرہ زراق  
و طلاق نمود و عثمان کہ در جہان  
نکاح وہی بود گشت و نصیحت نا صحت مشفق گشت

وزت و ہستی نشان کہ کامل بار آورد | نہاں و سنی بہ کما کہ بیخ شیار آورد

بجان دل قبول نکرد و متفرغ شد بر آن آنچه متفرغ شد و ابو جعفر طبری در تاریخ خود یاد آورده

انتهى حيانك فرأله ان سدا احب ان يبقى يبرك لاني لا احب منك تخافنا  
 عن ايقين لا اعدم طاعتك يا ابيك سدا وعضدا وبيد كرهنا وعلينا  
 بمنع منة الامكانه منك ومكانك منه فانك كالأمر السابق من ابره ان  
 نفعه وان عاش فقه فاما سلم سالم واما حرب فله ارسلا بعان بين السماء  
 الماء فانك ان قلت لا تجرد في خلقا وان قلتك لا احب منك سدا وان سبلي  
 صر هذه الامنة يا ابي فتنه فقال له على به الام ان في ما تان بعن يا ابي  
 ن ابيك تقول بوجس راقيل كك اقال ارسدا وقله نجران مباح والله  
 مستعان على ما تصدرك فقال له يا ابي ان انا اريد الله ما اريدنا وانا  
 لا يكون في هذا الا خير لمن بعدنا انما له عثمان اسما انت وصدنا انتقام  
 ليه رجل من العواجرين فقال يا عثمان ارايت ما صحبت من النبي الله ان  
 كم ام على الله تشرن قال عثمان اذنه قد حى الحى تيلج كما هل اصدف وانا  
 زارت فزدت فقام عمر بن العاص فقال يا عثمان اذك قد رتب بالناس  
 لهما بيل الا سر قدب الى الله فيقول اذفع يديه وقال اتوب الى الله اللهم  
 ان اذل تائب ابيك ثم قام رجل من الاضار فقال يا عثمان ما بال هؤلاء  
 القوم من اهل المدينة ياخذون العطاء ولا يقررون في سبيل الله وانا  
 هذا المال ان غزاه فيه وقال عليه الامن كان هذه الشيوخ من اصحاب  
 محم عليه الصلوة والسلام قال عثمان فاستغفر الله واتوب اليه  
 ثم قال يا اهل المدينة من كان له منكم خراج فليلحق بضره  
 ومن سكا ان له نزع بزرعه فان اذ الله لا تعطى هذا المال الا لمن غزاه فيه  
 وقاش في سبيل الله الا ما كان من هذه الشيوخ من الصراية قال على ما بال هذا القوم  
 الشارب لا يقيم عليه الحد يعني الوليد بن عقبة فقال عثمان دونك ابن عمك فاقم عليه



بود و تا قضای منی سر برده وی زودند و اقرار حج بیت الحرام را در آن سر برده جمع فرموده باطنی  
 و اگر ام و انعام مخصوص ساخت و علم است و حشمت در نظر اشرفان ممالک اطراف مساکین بر او است  
 آن صنیع نزد شریف و فصیح بغایت بدیع و شیخ نمود و چون طرز از شعرا اهل جاہلیت می شمردند و از آوان  
 مازمان عثمان کسی ز اهل دین برین امر اقدام ننموده بود از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدند که چشمه برای  
 حضرت تو در ساحت منی نصب کنیم فرمود که این منافع منعی و ایضا در آن منزل و مجمع عرفات نماز  
 چهار رکعتی را عرفای یعنی صحابه صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضوان الله علیهم در ایام حج  
 قصر فرموده و دو رکعت گذارده اند و خود نیز آن هنگام آن طریق را مری داشته بود چهار رکعت گذارند و اهل  
 منی و عرفات که عرفای زمان و معارف نام بودند آن امر غیر معروف را از وی منکر نشدند و گفتند امیر مومنان  
 عثمان از کتاب خلافت سنت نبوی بی ضرورت باعثه نمود و تمام اهل کمال آن اتهام را از اسباب نقصان  
 جاه و جلال او دانسته مذمت کردند گویند شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه و عبدالرحمن بن عوف  
 نیز او را در فتنه حجت برسدند وی قضیه سر برده را از میان رفع کرده کلام را بجواب آن منجر ساخت و قضیه  
 اتهام را چنین جواب گفت بمن رسانیده اند که حج بمن میگویند نماز مقیم و دو رکعت پیش نبوده زیرا که  
 امیر مومنان عثمان دو رکعت گذارده و حال آنکه او در مکه آنجا ذابل نموده و در طائف اموان اردو و حج  
 ایشان میگویند عبدالرحمن بن عوف گفت درین کلام که تو القافر مودی ترا هیچ شک و تردید نیست اما  
 آنچه گفتی که در مکه تا اهل خود را بهر وقت که خواهی از مکه بیرون توانی برد تا مخالفت سنت نبوی نباشد  
 و اما آنچه گفتی که اموان در طائف دارم میان طائف و توسیر سه شبانه روز است قول خود حج بمن  
 موجب ترک طریقه منسوبه و میرت حمید و چنین نیست گفت این را می است که مراد وی نموده عبدالرحمن  
 از مجلس عثمان بیرون آمده بمنزل خویش مراجعت کرد و در راه با ابن مسعود ملاقی شده از وی پرسید که  
 نماز چگونه گذاردی ابن مسعود گفت خلافت موجب شرف فتنه است من هم متابعت امیرانم نمودم و عبد  
 گفت با اصحاب خود دو رکعت گذاردم و اما بعد ازین و فحاشا لکم انما گذاردم و با کمال اول طعن کردند  
 و در طائف عثمان در نشان عثمان کردند این دو امر بود که در خلافت سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از وی

عمرو بن العاص ممن يخرج من علي عثمان ويعرض به ولقد خطب عثمان يوماً في اواخر  
 خلافته فصاح به عمرو بن العاص اتق الله يا عثمان فانك قد ركب  
 امراً او كبريأها معك فتب الى الله وتب فناداه عثمان وانتكصنا  
 يا ابن الناقبة فقلت والله جيتك منذ نزلت عن المسجل فتردى  
 من ناحية اخرى تب الى الله شترودى من اخرى مثل ذلك فرفع  
 يديه الى السماء وقال اللهم انى اول التائبين شتر نزل وزير وابتكره  
 كان عمرو بن العاص شديد التحريض والتأنيب على عثمان وكان  
 يقول والله انكنت لا لقي الراءى فاحضره على عثمان فضا لاهل ارضها  
 والوجه فلما سعى الشر بالمدينة خرج الى منزلة فلسطين فبينما هو  
 بقصره ومعه ابناه عبد الله ومحمد وعنده سلامة بن روح الجدي  
 اذ مر بهم راكب من المدينة فسالوه عن عثمان فمقال فمقال  
 فقال عمرو انا ابو عبد الله العير يضرب والمكرات في النار شعر  
 مر بهم راكب اخرى فسالوه فقال قتل عثمان فقال عمرو انا ابو عبد الله  
 اذا تكات قرحة ادميتها فقال سلامة بن روح يا معشر قيش انما  
 كان بينكم وبين العرب باب فكسر قنوة فقال فصار دنا ان يخرج  
 الحق من خاصرة الباطل ليكون الناس في الاخر شر عسا  
 وديكاز وجه الكايم است كرم درين سال خمس غنايم افرقيبه بدنيه ريد مروان بن الحكم انما  
 نزار ورم خريد عثمان از بجز صد هزار دينار بوى ارزاني داشت واهل بدنيه باين او عثمان را عيب  
 و طعن كروند كذا في روضة الاجاب وغيره من كتب السير ودر سال بيست و نهم بحري مقديسه على حاجبا  
 الف الف تحيد و سلام بيست حج خاز كعبه زنده شير چون رفت و جني از اعيان ال بيست و نهم بحري از اكار  
 مهاجر من و زمره از وجه الضاريز موانعت و مرافقت اختيار نمود و چون بنزل منى نزل نمود

که نبی امیه و آل ابی سعید را مالک قایم مردم خوانی کرد پس عثمان با جناب گفت راستی تو درین حدیث  
 آنحضرت فرمود راستی من آنست که او را از حکومت عزل نمائی و مستوفی علی بن ابی طالب را امیر مسلمانیان نسازد  
 و از شهرو و استکشاف حال و نمائی اگر بطنه عداوت در باره او نیابنی اقامت مدبر و کجی و طبع و زبیر و عاص  
 نیز از مثالین عثمان بگفتند حرفهای سخت با او گفته از هر طرف تیغ زبان بی روی انداختند استی مرتبه  
 کلامه در وقت الاجاب سطره دست عاقبت الامر عثمان آن دو مرد را بار اخلاصت خود طلب کرد و از ایشان  
 پرسید ای شما چه میجوید و دیدید که و ایمازان آب پلید خورد گفتند ما خود را او شمرانیدیم و لکن آب انگو  
 از شما شربت و آرای شعور ایبه وی تصور ساختیم در حالی که بی شعور افتاده بود و خردی که و پس فرمود  
 تا علی مرضی که قدمه ای برای حدیثی کند شانه زاده امام حسن علیه السلام در مجلسی بود امیه او بی شانه  
 کرد تا آن محرم کفایت کند وی در جواب پدر بزرگوار خود گفت ولی حارها منی قارها جناب الیه  
 بعد از آن در جعفر فرمود تا ولید را چهل دره ز و نیز در کتاب سطور آورده که بعضی اهل تاریخ بر آنند که روز  
 ولید بن عقبه بی عاقبتی نمور و جیره چند از شربت بود کفایت صدق این مضمون اقل گفته بود ایماست

<p>جاقظ خلوت نشین و درین بیخانه شر          من لیشی بالراح فی الدنیا فقد احا          ففی تقرب شرب الخمر هکله          فالخمر تصحیفه فی خوف شارب          فالشریبی منزلا بواجها غلقث</p>	<p>از سر پیمان برکت بر سر پیمان ش          من منهج الرشاد فیما یشرب الراحا          و فی تخنیه شاهدت الراحا          تقلب اح و منه القلب الراحا          والخمر کان لباب الشر مفتاحا</p>
--	--

وقت نماز با دعا از خانه خود سر خوشان و دامن کشان بیرون آمد و در محراب امامستان آن مجرب ارادی  
 فریضه فرقیام نمود و نماز صبح را چهار رکعت گذارد و در هر دم آورده بیجای او را و گفت زیاده کم بر آن  
 شمار رکعات نماز را بن مسعود که از جمله متقدیان بود گفت امروز از اول روز با تو در زیادتی بودیم و  
 ابالی کو فرمای این امر لغایت شاق آمد و زبان بلاست و تغییر وی بمضمون این نشید بر کشیدند دست

<p>روی در کعبه و دل ساکن شمار چه سود</p>	<p>خرقه بر دوش که بسته به شمار چه سود</p>
--	---

ت و بم درین سال از قریب چهارم زنی را نزد وی آوردند که از عقد نکاح و نفلت صحیح است شش ماه  
 زوده عثمان جانم و بیوه و بر بزم او علی مرتضی بجایز و قوت بران حکم کجاست و خلافت رفت و نفلت یا  
 لمیند که از علی درین حکم فتنی نسبت اولی بودی چه حق تعالی در تران مجید میفرماید و جمله و فضا  
 چون شد سرگام یعنی آیه سوره است و بیان مدت فمال و اقل مدت تل و است فمالی به تقاضی  
 یا الوالدات بر وضع اولاد هجرت و کمالین و مسال است پس اقل مدت تل نسبت ما بود و نایین  
 فین نه پیوند و عثمان بعد از ملاحظه این مقدمات شخصی را از عقب زیست که در تبه آن فیه تحصیل

نکنید چون فرستاده رسیده باز دست رفته بود ~~مست~~

نوشدارو که پس از مرگ سهراب بنند	ندید فائده رای و همه تر یا ک بود
---------------------------------	----------------------------------

بر سال سی از هجرت میل و لید بن عقبه از حکومت کوفه اتفاق افتاده سبب عزل وی ان بود که  
 مخالف وی بشرب خمر در انواه و اسناد اهل کوفه افتاده و وی بمقتضای آنکه عاصمی دستوی بود و انگلی نوا  
 وقت بین الناس شیاع و در مع گشت و از ان ملک که مرز اهل کوفه بود بدین سکنه نموده مشهور  
 این منظوم را بعرض عثمان رسانیدند که مشطوره

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما	لطیفت یاران طریقت بع ازین تپیر ما
مادر یان رو بسوی کعبه چون ریم چون	ره بسوسه خانه شمار دار و پیر ما

پس بنا بر این ذوالنورین ولید را بدین طلبید و نقشش و شخص آن کار فرمود و بعد ازین امر سه سوخ در شان  
 ولید مطنون امیر مومنان عثمان بشد باجرای حدیروی تانی و توقف می در زید تا از مرتبه طعن بدر جبرین  
 و جزم برسد و مردم این توقف را از عثمان بر مسامحه به سائل حل نموده زبان طعن و عیب در شان و  
 کشیدند و عثمان غلبت امیر و بنیابی گفت که لذاتی روضه الاحباب و اقدی روایت کرده هر گاه  
 بحضور عثمان ادای شهادت بشرب خمر ولید نمودند آنها را وعید و تهدید نمود و بک بعضی از آنها را بتانیا  
 تا ویب فرمود پس نکایت ان یعنی بحضور جناب مرتضوی علیه السلام سر و صدا نشند آنحضرت در پیش  
 عثمان رفته فرمود حد و آلهی العطیل نمودی و سبب جذب شهود قلب فکر کردی حال آنکه عمر تو گفتی

ابو ذر گفت خوشی باشد اما بدان که اگر شمشیر نریز قبیله من نهید من رقیبه ام معروف است و من منکر و رسانید  
نچه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام از تو بخل نخواهم کرد و کنیز و کنده حق را با تو با شرفه ات برساند

### ولقد احسن من قال لظنم

گر ز دنیا چه شهر سرد و نام دبی	شاه کو منصب این شهر بستوان
ما کشته بروی شهر و بهره که رویم	خبر ده آن شهر خندان با شور و قیوم

مخطوبترین امری که باعث کار عثمان و قتال او گردید در اعمال انصاریان در این شهر است  
چون او در می طلوع غنسان را بر چرخ رعایا و زبردستان هر دیار رسیده احدی از او او را با ن  
نگریست چنانچه حال خود او توانان را با ندون و تظلم نماند گوش نکردن و متفکران به پیش نهاد  
خردم که داشتن و سیاست فرمودن چنانچه از مطاوفی که قدم آمدند بوضع می نمودند و از آن  
اذا ایس الانسان طحال لسانه کستو بخار و به پیش از انظار ک...

وقتی ضرورت پو نماند که بریزد	در سبزه شهر شمشیر
------------------------------	-------------------

سبب سر باز زدن مردم از رفتن اهل بیت و انصاریان و شکر مردم در راه ما رعایان است  
چشم او در پندار طلبی غایتی نمود و از آنکه در راه ما رعایان کافر و کفار انصاریان  
آمدن رعایای امصا بر فلع او نشسته و موجب انهدم زین تا تا راه گردید مردم در وقت اید و فدی  
سال سی و سیوم از هجرت مذکور است که درین سال به حد بن العاصی بعضی اشراف در وسای کو فدی  
سومنان عثمان بن عفان نامه نوشتند که چرا عقی از االی این دیار مانند مالک بن عمارت شخصی نوشتند با  
و عمر و بن الحجاج خزاعی و عامر بن قیس ابن ازی ایچکه کوسیل بن یاد و عمیر بن ضبالی و غیره هم زبان طعن نشان  
کشیده و در راه عقیب غلبت و ششم متعرض نشوند و در باب میر مومن عثمان این نیز سخنانی که زیاد از  
ایشان است میگویند مناسب چنان می نماید که میر مومن فکری کل و باره این جماعت بود با بیت الحقا  
نایب فتنه ایشان نموده الا که بجای خود انعامید که هیچ نوع صلاح پذیر نباشد

امروز یکیش که میتوان کشت	کاشش چون بشد جهان شود
--------------------------	-----------------------

ابو اسحق در پیش عثمان خلعت  
اف ایمان زوش بر سر بازار چه سود

قصی از کوفه بدین زلفند و صورت این حادثه را معروض میرسونان عثمان کرده اند بدین جهت می فرود  
از او بوسط و در بخروال گشته و از سر بر حکومت برخاک مذلت نشسته و در انورین منصب را  
در اثر العالی تفرقه نموده مضمون این مصلحت را بر وی فرموده صریح از زور و بیگانه جان میدهد  
تخصیص شاعر در آن باب گفته است

شهادت ملیة نبوی بلقیه	ان الم یلید احق بالعدا
نادی قد تمت صلواتهم	ازید کم سکر او ما یسندی
قالوا لعماد من لو اذ نوا	لقرنت بینا لشفع والوشر
حبس اعنانک اذ جریته ولو	خلوا عنانک لم تزل تجری

بزرگ کتاب مذکور سطور است درین سال در میان ابو ذر غفاری و معاویه بن ابی سفیان در معنی آنکه  
ذین یکنون الذمب الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبیتهم بعد الا انهم یمنون لانت واقع شد  
بزرگسخت هم فقط قرانی متقیه نوشت که مؤمنان درین تمام پیدا شدن شنیدند عای معویه آنکه  
بازمیت مخصوص است باهل کتاب و نیز ابو ذر پیوسته طریق امر معروف و نهی منکر سلوک داشته بود  
نالیحق و انکار هرگز نموده معویه را بشی امور لایق بجا نگاهداریست شیخ ابو ذر ساینده  
مگر چون صحیح با میگرد و وی از معنی بتکلم آمده از ابو ذر عقیلی شنایت با میر سوره ثمان نوشت  
و انورین ابی از وقوف بر شهبون مکتوب معاویه صلحت در بودن ابو ذر غفاری رشام ندیدوی را  
بدینیه طالب نموده عاتب ساخت بعد از ردو بسیار وقیل و قال بشماره ابو ذر از انما منع کرد و حکم  
با خراج نموده ابو ذر گفت مراد ستوری ده بولایت شام روم گفت اگر شام سینه فرستادم چرا از آنجا طلب  
صبح اسفار تو دیگر از افق شام طالع نشود گفت بگذار تا ابراق بروم فرمود و خواهی عرق قدر افتخار  
سازی ابو ذر گفت پس هر جا که فرمائی بروم امیر مومنان عثمان فرموده نواحی حجاز که ام موضع بفرست  
است گفت که در آن موضع هست و با او دیگر از آنجا نامه بدین سده مراد است عثمان گفت بان موضع

نوشته که باران و برادران تو در کوفه بغایت رزومند ملاقات تو اند و انتظار مقدم شرفیت کشید  
بمضمون این منظوم مترنم اند منظوم

گه ترا صبرست مار نیست | در ترا مهرست مار است

باید که معاودت را بر همه چیز مقدم داشته زود خود را بهارسانی تا پیش از آنکه سعید از مدینه مراجعت نماید تا غم را بشی که قریب و بعید از نظم و حرکات تشبیه سعید بفرغان آمده و اعیه صد و منخ او از کوفه در آمد چون نامه بانتر رسید در زمان بجانب کوفه بازگشت و بان جمع اتفاق نمود و با لشکری آراسته از کوفه بیرون رفتند بقصد آنکه چون سعید مراجعت نماید و خواهد که کوفه در آید مانع شوند و با شارت انگ استر اسوال سعید را که در کوفه گذاشته با خود نبرده بود و در اخبارت تاریخ برود و چون سعید از امیرالمؤمنین عثمان حضرت باقی بجانب کوفه مراجعت نمود در راه بموضع جرشه با جمعی که در صد و منخ او بودند ملاقی گشت چون کیفیت حال معلوم کرد عجزه العود احمد را بر خویش خوانده بدین معادوت نمود و عورت و اقارب را بعرض امیرالمؤمنین عثمان رسانید و دو النورین بعد از تامل و تدبیر تمام سعید را از امارت کوفه معزول گردانید و ابو موسی اشعری را بجای وی نصب فرموده بصوب کوفه فرستاد و نامه باطلان تاجیه نوشت که از آقوا و السه چنین اشاع افتاد که مدعای شما حبل سعید و نصب ابو موسی بجای وی بود آن دو امر بر طبق مقصود و مراد شما نفاذ پیوست باید که او را امیر خویش دانست از متابعت و مطاوعت او بیرون نروید چون حیثیت قدوم ابو موسی بنو احی کوفه بمساجع اهل مدینه رسید مقدم او را عزیز داشتند و استقبال بجای آوردند و شرایط تعظیم و تکریم تقدیم رسانیدند ابو موسی اشعری بعد از وصول بشهر کوفه اول سبب جمیع شهرت بر سر آمد و خطبه خواند مشتمل بر آنکه اطاعت امام حق از جمله واجبات است و هر که در امره خیار نقد و نماند شعله تیران و اختلاف و تفرق جماع مسلمانان سعی نماید حکم خیر بشر علی الصلوة و السلام الفتنه تالیته لعن الله من انقطع استحق لعن و غضب خداوند و الجلال و الاکرام است اهل کوفه مقال ابو موسی را گوش بوش اصغاد استماع نموده بجان و دل قبول کرده میگفتند ما مطیع و منقاد شما ایم و ایستند از او ایم ابو موسی فرمود آمد که ای ای او نهاد کرده بودم رفت و نامه شما را بخار از اطاعت شما

مگذار که زه کند گمان را | و دشمن چو به تیر میتوان دوخت

میرالمؤمنین عثمان را دستور چنان بود که چون کسی پایی از جاوده اطاعت او بیرون نهادی او را ببلای جلال  
 نلا ساختی و کبریت خورشید انداختی پس اشاره بجای آن جماعت فرموده حکم کرده تا ایشان را بشانند و  
 ستند و اسامی ایشان را از جریده اوراق کوفه بدست غلوفات اهل شام نقل کرده و نامه معاویه نوشت  
 یعنی اهل کوفه گرفتند جوئی و هرزه گوئی نمودند و در ثارت خیار فتن و امارت شراری و طعن در امام  
 بن سیکوشیدند و توفیر ستادیم اگر کسی نقل نصیحت تو زنگ کند از آینه سینه ایشان روده گرد و فیهال  
 اعلام من عالی تا فکری بر اصل در شان ایشان نماید چون آن طایفه بدست رسیدند معاویه مقدم  
 فرامی داشته در منزل مناسب فرود آورد و جوایز و انعام فراخورد و او اکثر اوقات غذا و عشا با ایشان  
 تناول میکرد و هر چند آن قوم را نصیحت فرمود انکار ایشان بنیز و دو با معاویه شیوه بخشونت پیش گرفته  
 زبان بزبان غیب در شان وی وراز کردند پس معاویه بامیر مومنان عثمان نوشت که طایفه برین  
 نموده اند که از خلیفه عقل و طردین عاری اند و از متابعت امام در صد دوری بیزاری اند و طریقه  
 انحراف و عدول از جاده عدل و انصاف پیش گرفته هیچ نوع قاصد حق نیستند و مقصود ایشان  
 خبیث فتنه و فساد نیست امیدوارم که خنق بیدارند و تعالی ایشان را ببلای عیبلا و باید  
 از آن زخم خزی و خذلان برنا صید غاصبه ایشان کشیده بلیغ و جوهر صحت نماید چون نامه معاویه با سیر  
 عثمان رسید اشارت فرمود تا ایشان را جمعی نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید دست تا وی بمشرف  
 و تکبر و عدم التفات کردن امتناع ایشان از نرم گردانند پس معاویه آن طایفه را بموجب فرموده  
 عبدالرحمن ایشان را انتظار داده باز نداد و بعد از ملاقات مجلس ایشان نشاند و گفت که مرا حیا بگو و کلام  
 حق جل و علا عبدالرحمن اخایب و خاسر گرداناد اگر شمار در کوره زهر و تاویب بود تقریح و تشریح  
 کرده بگو و اند آن جماعت هر وقت که مجلس عبدالرحمن در آمدند می ایشان را نشانندی و چون  
 سوار شدند پیاده در رکاب خود بر آمدی تا غایت الامر و سائل ایگه رخصت مراجعت بکوفه  
 در راه که طایفه از سعادت و اکار کوفه افتادند که در مدور زمانی که سعید بن زید فرقه بودند تا



و بال است و او را بر بخور کنند که در وی خوش بود و سودمند

و بعد از آنکه شرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم ترا دست داده و ایادی انکار صائبه تو نقاب ریاض از وجود انکار معانی آیات بینات قرآنی کشوده و سعادت قرب و قرابت آن سرور رسیده و کلام خسته فرجام ویران شنوده و هر چه آن دو خلیفه پیش از تو یعنی ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما میدانستند تو نیز دانستی و هر چه گویند از شجرت و فضل جامع آنی و ترا مرتبه و اماوی و اقربیت از روی نسب با حضرت میگویند که ایشان نبوده و قدم ایشان بساط نکاح نبی نه پیورده بدرستی که طریق دین بغایت واضح و مبین است و میان شریعت او بغایت محکم و متین است و افضل عبادت به بلاد او و شاه عادل است که با همه تبت او بتاج هدایت و اهدیه امیر تین و آراسته و قامت با قیمت او بدو ارجح است احوای سنت معلومه و اما نشانی بدعت منکره و غیره پراسته باشد

شاه باید که بر دربار بود	در سخن صحاب و قار بود
هر چه در باب مهر و کین گوید	همه بر وفق عقل و دین گوید
ای بسا که لبش بر بد بگردد	که بسوزد و هزار جان شگردد

بدرستی که هر یک از سنن بدع از یکدیگر متمیز و منفصل و بهر یک از اعلام و سمات متصل است و شمر آناس نزد خداوند تعالی با و شاه جابر ظالم است که امانت سنت معلومه و احوای بدعت منکره و ابواب محذرات بر وجه ظالم کشاید و من تخریب میکنم ترا از سطوت و نعمت خداوند تعالی بدرستی که عذاب و شدید و ایم و عقاب عقاب و جای ترس بیم است از غیر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که خلیفه اهل قده خلافت بر سر برد خلافت قبل آرند و بعد از آن فتح باب فتنه قتل شود و اقیام قیامت اهل فتنه آن طایفه توان که دیگران مثل آن خلیفه تو نباشند

بشنو بارت سخن پیر کهن	تا کار جهان را تو بدانی سر دین
خواهی که کسی از سر بد تو سخن	تو خود نگر تا چه نیکوست سخن

باید که سداب اموریکه داعی و باعث بر خلافت و اختلاف این جمع است با حسن جوی بفرمانی تا قاضی طریق بدست را با قدم و خامت نه چنانی و خلایق از مضیق فتنه و وحشت بملاحد انس و راحت مزجه شود و آرا مندر روی دل خود را از متابعت و انقیاد امام بحق زتابند و لذت و قیل بیت

بنیان بامیر مومنان عثمان نوشت انسی و نیز در کتاب مسطور مسطور است ابتدای قتل عثمان  
 بعد از آن درین سال بعضی از صحاب رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه جمع آمدند سخنان پریشان از  
 بعضی عیب در شان عثمان و مذمت افعال او که برخلاف سنت نبوی صلی الله علیه و سلم و اعمال صالح  
 بود اطراف و اکناف عالم بر ازل و اشرف هر ناحیه میرفت بر طبقی عرض نهاده اشاعت نمودند و در آخر  
 ای ایشان بر آن قرار گرفت که بنزد علی مرتضی رفتند و حکایت و شکایتی که داشتند بعضی آنحضرت سید  
 التماس نمودند که بنزد امیر مومنان عثمان رود و بباب نصیحت و اذیت و مواظبت شایسته خویش که با وی مشکل  
 و مرث نفس نا طمعه میتوان بود و گرفتاری و تنگدلی که بر جفای او شده است گفته اند تا با التماس آنحضرت  
 حضرت ولایت نصرت بخانه امیر المومنین عثمان رفت و گفت که مردم از دست جمال تو باستغاثه آمده اند  
 و در آنجا نقل مثالیست که عیوب ایشان را نقل مجالس گردانیده بر تو صوابند و ایندوی گویند  
 با وجودیکه مردم بکرات و مرث از ایشان شکایت معروض باین سر بر خلافت مسیر گردانیده اند قطعه اشرفی آن  
 از سر خود در عیاد و غم نمیکند اکنون حال زودم بیرون نیست این جا بود که این سخنان میگوشیدند و دست خود  
 میدادند و بیچارگی میگردیدند ای ایشان اعتقاد دارم باید که نصیحت ایشان از غم دست کشاری و تند درین حال است

نصیحت کنمت بشنو و بهانه بگیر هر آنچه با صبح مشفق گوید سبب پذیر  
 و اگر ایشان از دشمن میدانی ملاحظه فرمای که آنچه میگویند اگر خلاف واقع است هیچ بهای از آن بختار ایشان شکایت  
 تو پاک باش برادر مدار از کس پاک زنده جامه تا پاک کاو در آن بر سنگ  
 و اگر مطابق واقع است انب است که از ایشان منت دار گشته آن امور که موجب نقص عیب  
 باشد تفسیر نمائی و بمقتضای کن فی المحرص علی عیوبك كعدك عمل فرمای و لذت و اقبال ایشان

عَدَائِي لَمْ فَضَّلْ عَلَى مِثْلِهِ مِمَّ يَشْرَعُونَ لِي فَأَجْتَنِبُهَا	فَلَا سَلْبَ لِي مِنَ عَمَلِي الْأَعَادِيَا وَهُمْ نَافِسُونَ فَالْكَتْمُ بِالْعَالِيَا
باز من نشنوسیرت خود کردوست رزش روی بهتر کند سر ز نشن	هر آنچه از تو آید بر خویش نکوست نه یار آن خوش طبع شیرین نشن

امیرالمؤمنین عثمان گفت اقارب من اقارب تو هم هستند فرمود آری قرابت با من هم دانند و لکن  
فصل در غیر ایشان است و الحق که آیت کریمه انکم عند الله اقربکم و بعد بیت شریف من

یطاء به عماله لم یسرع به لنسبه کواهی و دیگر چنانست <sup>بخطم</sup>	لا ینفع القرب من هاشم
اذا کانت النفس من باهله	ای بسا صبر و پیکر که ز شور و شر
شدر فعل زشت خود تنگ پدر	کار تقوی دارد و دین و صلاح
که از و باشد بد و عسالم فلاح	

عثمان گفت یا علی تو میدانی که عمر معاویه را ولایت و ایالت داد من نیز از بروی مقرر داشتیم علی  
در جواب گفت سوگند میدهم ترا میدانی که تیم و سپاس معاویه از قهر و باس عمر زیاده از بیم و سپاس برقا بود  
از و ویرقا عتلا م حاجب عمر بود و عثمان در جواب گفت آرسه میدانم  
جناب لایت مآب گفت معاویه خطایم امور و قبایح اعمال خند الحظ و بر بی وقوف و شعور تو از تکاب کرده  
بنفا و میرساند و با مردم میگوید این امر امیرالمؤمنین عثمان است و تو میدانی که چنان است و بروی متغیر  
نیشمی عثمان در جواب هیچ نگفت علی از مجلس برخاست و بخانه خویش مراجعت فرمود و امیرالمؤمنین  
بمسجد شریف داد و خطبه خواند مشتمل بر نیتنی که زبان عیب طعن بر ولادت نام در نیامد کام می باید کشید و  
و عاقت این است مذمت ولات ایشان می باید دانست تحقیق که شما شیانی را بر من عیب میگیرید و مانند آنرا  
بر عمر مقرر داشته اید این قدر بود که آن عالیقدر بقرعه تهدید شما را سر گرفته می داشت و به دره و عید  
تغزیر و تاریب می نمود و به متین تقریب و توجیح شیخ شجره قلند که در ساختن شما ثابت و ثابت گشته غلط  
میساخت طوعا و کرها مطیع و منقاد او بودید و من در رعایت لین و رفیق باشما سلوک میکنم و تحمل مشتاق  
و مکاره که از شما بمن میرسد می نمایم دوست و زبان خود را از شما کشیده بیدارم و زبان این طریقه اکنون  
بمن عاید میشود که چنین بر من جبری و گستاخ شده اید و لعم قاتل الشاعر بیت

مضمر کوضع السیف موضع الی	و وضع الذی فی موضع السیف بالعلی
شور از زمین زرد و او بیشتر	گر از سر که وار و بود جبرگر

حکیم و سزدار و عاقد و مدد و رت | که شود نوی و فکر حرار سکنی

بجمله فصاحت و در تحریص بعدل و احسان و تحزیر از تقویت ظلم ظالمان و ترغیب استغناق و ترحم بر  
بزرگوار عیایا و زیر دستان و امثال بن معانی بعبارتی بدیع بیان فرمود و بعد از آن که جناب الایت  
ایضا نصیحت و مراسم مو خطبه کما ینبغی تمام گردانید و کلام تحسین فرمود خود را بانجام رسانید و التورین  
ماز تکلم نموده گفت یا علی آنچه از مخدرات ابرار افکار و از حسان صحاح اخبار و ملاح آثار خود را بر منصف  
بود و ادوی شنیده و دانسته شد بخدا سوگند که اگر تو بجای من بودی من هرگز ترا بر صله رحم و احسان  
مدرغاه محتاجان از غشایر و اجانب بفت عتاب نمیکردم سوگند میدهم ترا که سید کمغیره بن شعبه از عمال  
من در سیرت بهر نیست و حال نگه عمر او را ولایت بصره و او را بعد از آنکه متهم بان امر قبیح شنید  
ولایت کوفه بدو تفویض نمود و کس بر ایاری ملامت وی نبود پس مرا چرا ملامت میکنی که جناب الایت  
من عامر و غیره را از روی صله رحم و احسان بر اقریا که در شریعت مطهره محمد صلی الله علیه و سلم بر مندر  
ست و الی گردانیدم جناب ولایت مآب فرمود اگر چه جمعی را ولایت و امارت و او که بیان صحاب رسول  
صلی الله علیه و سلم از ایشان طایفه حق و اولی بان بودند لکن صحاح سماع ایشان را به سیخ تویخ و تمهید بیرون  
بدریست و عمید مملو میداشت که از همه و بهر اس مجال انس و استیناس بهستلذات خویش نداشتند و از نظر  
اعتساف و اجتناب نموده رایت عدل انصاف می افراشتند و لنعم ما قال لنا ظم بهت

حرص راقوت مد چه جدا نکه ستون شود | اگر که چند انکه ندان تیز تر خون ریزتر

الراز احدی از اعمال وی امری لایق لمسمع او رسیدگی الحال مرا با حصار او کردی و بعد تحقیق و ثبوت با  
عقوبات رسانیدی و تو به خلاف آن سلوک ینمائی و در اجرای حدود و تعادیر بنیابت اعمال و اعمال  
بیداری و برخیز از عمال تو مساوی و مثال تو میرسانند خود را بان نمی آری رفیق و الطاف خطاب  
بجی با قارب خویش نموده کبار صحاب رسول صلی الله علیه و سلم محرم میگذاری و لقد اجامن افاده بهت

بشت زشت است در ولایت | اگر که بخت و پوست اندر چاه

رشد و ترمودا نشاء بود | حورث که ز ضعف نشاء بود

و عبد القدر بن سعد بن ابی مرثد بن انیس بن ابی سفيان بن عوف بن غنم بن  
 خاطر آنها ابواب محاطه و فتنه بر خویش کشاید

چه سود خنده عهدی که بکنی با من	تو عهد میکنی اما بجای نمی آید
اگر تو یار منی دور شوی از غیبارم	نه دوستی است که با دشمنان کنی

امیر المومنین عثمان رضی الله عنه فرمود مرضی ماضی بعد ازین ترک ایشان بر خود لازم و نه بر احدی  
 تو بجای از نمایم علی بقبول این ملتس عثمان را از خود ممنون ساخت گفت نو در انشا رتت نهایی من بدان  
 جماعت روم و آن جمع را متفرق کرده باز آید روز دیگر با طایفه از اشراف مهاجر و اعیان انصاریان  
 آن قوم رفت و عثمان در آن سوی مدین العاص را نیز همراه گردانید و روایتی آنکه ایام مدینه عثمان  
 بن سلیمه ابان پنجاه مرد انصاری بر کم رسالت بسوی آن روزه روان ساخت با او گفت و این پیشوای  
 شترایشان را از من مصروف ساز و آنچه مدعی ایشان باشد قبول کن علی یا عثمان یا سلیمه علی خدا است  
 او این هر یک یا هر دو علی تقدیر جمع بنزد آن قوم رفتند عثمان خوب و خوب که موجب استقامت قلوب  
 باشد از زبان امیر المومنین عثمان بان فرقه اقرار کرد و در کلمات رفیق امیر و اصحاب صالح آن چندان  
 که در لهای آن سنگ بلان از قساوتی که داشت قدری نرم گشت و طریق مراجعت با و طمان خویش پیش  
 گرفتند بشرط آنکه عثمان باید که من بعد اموری که موجب تغییر خاطر اهل اسلام گردید و واقع نشود و از برای  
 صوابدید که بار صحابه که مجمع مدینه را بنور خصیخه خود مزین و از مدیرون نرود و علی و سایر اصحاب به پیش  
 معاودت نمودند و خبر عثمان رسید که علی بحسن تدبیر و لطفت اقرار بر آن جمع تشریح را تفهیم کرده باز از  
 و چون خاطر ازان ممر جمع شد مروان باز حیا انگشته به عثمان گفت که اهل مدینه را از غیبت که تو بزاری  
 و در خواست تمام این قوم را از مدینه باز گردانیده و اگر هیچ گویی زعم ایشان نزد مردم مشتق شود و موجب  
 جرات و جسارت دیگران گردد و حجت چنان اقتضای کند که ایشان بمانند که این مرد و باطن جمع آمده  
 که فتح ابواب فتنه نموده ضلال جماعت جمال کنند و چون اطلال از خویش دانند و بداند که بیست و ده  
 ایشان متشیخ نمگرد و لاجرم متاثری و متفرق شده از برای کرده بودند ما را از شما و حجت ان و موسسه

بجز اسب و گند که من اعتراف از روی ظفر و اقریم از روی نصرت و اکثرم از روی عدد آیات حق شمار ابا زکریا  
 برای خود تصرف کرده ام من از بیت المال و انگی براتی عیشت خویش صرف نموده ام و البویکه و <sup>سعدت</sup> <sub>معدت</sub>  
 خاصه و اهل و عیال خود از بیت المال بگیرت و اگر گویند خطیبات و اذیه و انعامات متکاثره از بیت المال  
 با قارب خود و ادوی رای سلطان را در بیت المال اعتبار تمام است مرا پیش ازین بگفتار بسیار از این حال  
 بر خود نشوریده مایرید در بحال مردان بر پای خاست و با مردم بسیار فحاشی غلط نمود عثمان و بر از  
 بی نفع فرموده اسکات کرد و از منبر فرود آمد و بعضی کتب تاریخ مستور است که چون ظلم و سب و اعمال  
 عثمان بر خیره رعایا و زیرستان و استبداد و در حمایت عمال خود و خدم اصغای داد و خواهان را انچه تجاوز  
 کنندت جماعتی از مردم کوفه و بصره و مرصد بقصد خلع امیر مومنان عثمان از امر خلافت با شماره بعضی اصحاب  
 متوجه مدینه شدند مانند عبد الرحمن بن عدیس بلوی و کنانه بن بشر لثمی و سودان بن جهم سکونی از روستای  
 بشت شصت و بقولی هزار نفر امیر ایشان غافقی بن حرب عکلی و از اهل کوفه زید بن صوحان و زیاد بن نصر حار  
 و تعبید بن اصم غامری و زید بن قیس نخعی با دو سیصد یا سیصد نفر مقدم ایشان مالک شتر نخعی  
 و از اهل بصره حکیم بن جلیه عبیدی و در سج بن عباد و بشیر بن شریح نخعی و ابن مخش با عددی قریب تعداد  
 اهالی کوفه و مقدم ایشان حرقوص بن زهریر دشوال سنه خمس و ثمانین از هجرت بمکان نوی مره فرود آمدند  
 در روضه الاحباب آورده چون خبر آمدن آن مره سمع امیر المومنین عثمان رسید و در اجیه ایشان معلوم  
 کرد شب بنز علی مرتضی زنده بجنازش استعانت بسته بمضمون این منظوم ترجم شد

ای فکرت تو مشکل امروز دیده دی	و می هست تو حاصل سال او بار
-------------------------------	-----------------------------

فرمود یا اباجسن مرا حق با تو ثابت است و این مردم بقصد من آمده اند و مقصود ایشان ایضا فلند  
 و آنکه کار را بر من تنباه کنند التماس از حسن خلاق و طیب عواقق توانست که ایشان را بهر نوع که دانی  
 و توانی تسکین داده باز گردانی علی مرتضی گفت ایشان ایچه شرط باز گردانم و انویین فرمود با آنکه  
 هر چه مصلحت تو باشد و بان اشارت فرمائی من ای عمل کنم علی مرتضی گفت تا امر دیزهر مشورت که با من  
 که در ماده صد اب تنه و راه مخالف است اختار فرمودی و بقول مردان طریقه و سعید مریدین

بلکه سخاوت تمام تراج حق از خاصه باطل نایتم مسلمانان در استیغاف حق مساوی باشد و میسر  
 چون علم مرتضی از نزد مصریان مراجعت فرمود و نیز دشمنان رفت گفت مناسبت که به مرتضی  
 بکلامی شوی که مردم از استماع آن مرتضی خاطر مطمئن قلبی شده بداند که توان از افعال اعمال خود بگریزی و از  
 امور بگریه مسلوب بپوشانند و مرضی ایشان نیست تائب نادره شده و باز بر امثال آن اقدام نخواهی نمود  
 تا آوازه باطراف و اکناف روزه و ایالی بلاد که تملو ایشان از تو متفرگ است از قدر و بر تو متفاسد شوند و از  
 اینستیم که جمعی دیگر پیش از ما علیه مصریان متوجه تو گردند و گوی یا نلی بجانب ایشان در بازارها و از راه  
 گویی که غلی قطع جمیع سخافات بحق من میکند پس سخنان سجد شریف برده بر شهر بر آمد و بدانند محمد و عثمان  
 باز بجائی در روز بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت بدانید که خط از فرزند آدم دور نیست و من جمله  
 بشرم و دعوی صحت نمیکند و عهد و صا و التائب من الذنب کمن لا ذنب له مقتضی است که کسی  
 نساپی کرده باشد و از ان پیشانی گشته در عقبه الوهیت تائب گردد و چنان بود که آن نگاه از وی مر وجود  
 نیامده بود و انیر و آگاه باشید که اول کسی از شما که متغذو پذیرد پذیرد که در پنجم و نهم است میخایم از امور  
 خیر لایق که از من بوقوع پیوسته و تو بزمین که سرشده و غیر باخر سایید نام نسبت اولی و استحقاق امری است

یکه اندر گنبت تم بهفتاد آمد	توبه کن ز آنکه ترا توبه به افتاد آمد
بر سرت لرزه نثار است اجل سلوید	خانه شتر استی بنیاد آمد

و چون بسرای خویش رود باید که اشرف تمام از من آید و برای خود را در سواخ امور بر من عرض کنید  
 اگر نیده از بندگان ملوک مراد طریق حق جتاسیر و سلوک گرداند هر آینه بقول او عمل خواهد کرد و آنچه  
 موجب رضا و خوشنودی شما باشد از کتاب خواهد نمود و مره ان و اتباع او را که قلب شما از اقوال افعال  
 پسندیده ایشان ازین خیار آلوده گشته از خود دور و مجور خواهد ساخت الحق سزاوار بحال آن بود بر او

صحبت ابلمان چو دیگر تهنی است	کز درون خالی و از برون سیهی است
------------------------------	---------------------------------

و سخنان خود را این کلام ختم فرمود که بعد از امروز در مراجعت در بان نخواهد بود تا هر کس حاجتی داشته  
 سهولت بمن رفع تواند نمود و من در اسعاف و انجیح آن بذل جهود بقدیم خواهد رسانید

الحاج نور و ترمین این کلمات مؤسسه ترمین و عثمان کرد که باز سخن مردان نور فیه گفته امانی مدینه را جمع کرد  
 پیر میر رسول خدا صلی الله علیه و سلم برآمد و خطبه خواند مشتعل به نهمی که این فرقه مجتعه دانستند که آنچه  
 ایامه افتد او ما بدیشان رسانیده بودند خلاف واقع بوده و داعیه که داشتند از قوتی بفعل نموانستند  
 و در آن ضرورت پیشان و نادم گشته مراجعت نمودند و عاص و آن مجمع خاص و مختل خاص حاضر بود  
 فریاد برآورد که ای عثمان بهتر از خدای تبارک تعالی و از افعال بلیجه که مرتکب آن گشته توبه و انابت نما  
 دست بلیغان طلسمه بنی امیه را از چیب و امان مظلومان کوتاه گردان تا کار به توبه و روراز نشود  
 چه این مردم ایبر خواست تمام حسن تدبیر و لطف ریوکار باز گردانیده اند عثمان با تک بروی زد که هر  
 مانجه ترا چه یاری آنکه با وجود سوء حال خود از مقام توبه با من، تقاضای تعالی و مرا توبه و انابت فرمائی  
 این العاص نواز معاصی تا شب که مرا توبه و دلالت تقویت یابید، بل بغی و عناد است کنی و لنعم  
 ما و تیل مصحح مشکلی دارم نزد ایشانند مجلس باز پرس به توبه فرمایان چرا خود توبه که میکنند  
 این همه زجر و تشویر توبه برای آنست که از حکومت مصر معزول شده نمیتوانم که چون تو فرمای را چه چیز  
 عمل بسیاریم هر دو عرض جواب و ز آمده گفت من در زمان رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از وفات او  
 رهبر و بمراتب بر تومزیت و رجحان داشتند صاحب علم بودم و فعل مشکلات و معضلات را بنصاحت فکار  
 صابیه و تدبیر تاقیه میکشیدم تو از خدا ترس و غبار آور که بر من خیره روزگار توبه باشد با توبه و انابت  
 بشوی و پیش ازین در طریق مخالفت سستی نبوی و از گوشه دیگر او از آمد که ای عثمان آمد و توبه  
 چنانکه باز نگریست تا به بنید که گشت از اطراف و نوحی مسجد فریاد و فغان اند که یا عثمان اتق الله و توبه  
 دور آن روز مجلس اورا امیر المؤمنین ندانند عثمان تخریب گشته دست بر آورد و گفت اللهم انی اتوب الیک  
 فانی اول تائب و از منبر فرود آمد و عاص بمنزل خویش مراجعت نموده گفت بخدا سوگند که من با هر  
 ملاقات کنم اورا بر عثمان تخریب اشرا نمایم آری من امروز کاری کنم در جهان که بنامداران سر آمد زمان  
 و نیز علی و طلحه نیز برآمد و ایشانرا با جمیع عثمان از خلافت ترغیب نمود و سلام من روح گفت ای معتمد  
 میان شما و قلنه سایه عربیانی مسدود بود آن باب را بستیم خویش ویران و خراب خواهید کرد و عمر



نار آورده و ایدبان بآنکه که ضربت غارت آمده ایدیا برای آنکه نزع ملک از دست ما نماند و عثمان در دست  
 نشست امیر از روی تکبر و ستیز با مردم گفت ایشانرا عذر نخواست مردم ملول و محزون از درسه ای عثمان  
 زگشتند و جمعی از ایشان نیز در علی مرتضی رفته آنچه مشاهده معلوم ایشان گشته بود بجز عرض رسانیدند  
 ز عبد الرحمن بن اسود بن یفوش پرسید که تو در خطبه عثمان حاضر بودی گفت آری گفت در مقابل مردان  
 حاضر بودی برین نهج است که این مردم تصریح میکنند گفت آری جناب ولایت مآب بر شرفست و گفت  
 ای گروه مسلمانان و بندگان خدا تعالی بدانید و آگاه باشید که مرا با این مرد کاری نیست اقتاده اگر نماند  
 نشینم و دامن از دعوات او بر چینم میگوید قطع صلح رحم میکنی و حق قرابت بجای نمی آری در میان نقشه ترا نهاد  
 میگفاری و اگر دخل در کار وی میکنم مثل این امور از وی روی مینماید بعد از حضرت رسول صلی الله علیه  
 وسلم و حصول مراتب فضل و کمال حال و سال مردان بای ملاحظه نماید و او عمار اختیار خویش بدست

داده تا هر جا خاطرش میخواهد میرسد و الله در ضمن قال بیست  
 خوشادلی که مدام از پی نظر نرود  
 بهر درش که بجز انندی چیزی نرود

و از نهایت غضب از منزل خویش بیرون آمد و نیز عثمان رفت و گفت ردو باشد که معنی بر خاطر خطرات  
 پیشیده شود که مردان از توراضی نیست با آنکه ترا از جاوه دین بختل منحرف سپاخته مانند شترنی کجاوه  
 بهر جا که خواهد کشاند بخیر سوگند که وی از خداوندان این روی نیست قطع

بشنو نصیحتی ز من ای مرد کاروان  
 گر عاقلی ز صحبت ابله نفور باش  
 آنکس که یکتوبه نرود دانش است دور  
 ز هزار اختلاطش صد سیل دور باش

و فرمود بر سینه من می بنم اورا که تر آب خوردن بر و بار دنیا و روی ترا بقتضای آنکه گفت اند  
 من پیشی مع الغراب سیج الی الخراب در مالک انگند و از آنجا بیرون نماند آورد ایات

اذا كان الغراب لیل متویر  
 سبیلهم سبیل الی الخراب  
 هر که ار ابر خراب بود  
 بی گمان منزلش خراب بود

شرف خود را هیچ بر آوردی و برای خاطر مردان خور اطعون مردم کردی من باری خود را